

طرح فیلم‌نامه‌ی سریال "اتم"

سرپرست نویسندگان: کاوه خداشناس

آغاز داستان صد سال دیگر، در سال ۱۵۰۰ و در مان (ساختمان اصلی) اتم رخ می‌دهد. سالی که اتم در تمام ایران و شهرها شعبه‌هایی فعال دارد. تا صد سال آینده قشر عظیمی از مردم تبدیل به اتم می‌شوند و اتم شدن تبدیل به یک ارزش می‌شود. الگوها و تجربه‌های موفق مردمی که روی پای خود ایستاده و در محیط پیرامونشان جریان‌ساز می‌شوند و سه عنصر خلاقیت، حل مسئله و مشارکت مردمی در فعالیت‌هایشان دیده می‌شود.

از اهداف اصلی این سریال ایجاد روحیه‌ی اتمی و جریان‌سازی در مخاطب است و با همین هدف داستان‌ها با اقتباس از زندگی‌نامه‌ی هفت اتم برتر سال ۱۴۰۰ و فعالیت‌های آن‌ها نوشته می‌شود. انسان‌هایی از دل همین جامعه که با دست خالی و تنها با توکل بر خدا و نیروی اراده و پشتکار خویش، مشکلات و موانع گوناگون را پشت سر گذاشته‌اند و یک "حرکت" را آغاز کرده‌اند. حرکتی که جریان می‌یابد و اطرافیان و سپس دیگران را با خود همراه می‌کند. فعالیت‌های اتم‌ها که عموماً با یافتن مسئله‌ای زیستی در پیرامون شروع می‌شود و با فعالیت در راستای حل مسئله با تکیه بر قوه‌ی خلاقه ادامه می‌یابد.

فضای مان اتم در سال ۱۵۰۰ فضایی شاد و پر از حرکت و هیجان است و تمامی اتم‌ها و کارمندان در حال آماده‌سازی مقدمات برگزاری جشن صدسالگی اتم هستند. هر کس به نوبه‌ی خود فعالیتی در راستای برگزاری جشن انجام می‌دهد و "بزرگ" که به مثابه‌ی راهنما و مرشد، ریاست بنیاد اتم در سال ۱۵۰۰ را به‌عهده دارد، سفرهای زمان به سال ۱۴۰۰ ترتیب می‌دهد تا لژیونرها به گذشته برگردند و اتم‌های اولیه را مورد بررسی قرار دهند. هم‌چنین نرم‌افزاری در سال ۱۵۰۰ در اختیار بنیاد اتم است که می‌تواند آینده‌ی بدون اتم‌های اولیه را شبیه‌سازی کند یعنی این نرم‌افزار با محاسباتش نشان می‌دهد اگر اتم‌های اولیه و فعالیت‌های آن‌ها نبود چه خسارت‌ها و اتفاقات ناگواری می‌توانست طی صد سال گذشته رخ دهد و در واقع فعالیت اتم‌های اولیه بوده‌است که از بروز این حوادث جلوگیری کرده‌است. سپس با بررسی مسیر اتم‌های اولیه در طی سفر زمان، تاثیر به‌سزایی که فعالیت‌هایشان در زمینه‌های مختلفی چون کارآفرینی، بازیافت، مدرسه‌سازی و... در امور کشور داشته‌است به روشنی مشخص می‌شود.

در سال ۱۵۰۰ بنیاد اتم یک گروه ویژه از اتم‌های برجسته و جوان (لژیونرها) تشکیل می‌دهد و به یک‌یک آن‌ها ماموریت می‌دهد که برای واکاوی ابعاد مختلف زندگی اتم‌های سال ۱۴۰۰ از سهمیه‌ی سفر در زمان

استفاده کنند و با بازگشت به گذشته احساسات و عواطف اتم ها لحظات مهمی که منجر به "اتم شدن" شده است را مشاهده کنند. هم چنین هر مسافر زمان یک پژوهش اتمی در سال ۱۵۰۰ دارد که برای جمع آوری اطلاعات مورد نیاز در قرن گذشته به این سفر می رود. تمام این گردآوری ها در جشن صدسالگی اتم که طی چند روز آتی برگزار می شود، ارائه خواهد شد.

در بنیاد اتم ۱۵۰۰ کارمندان و مهندسان و اتم ها مشغول فعالیت و پیش برد پروژه ها هستند که خرده قصه هایی از روابط میان آن ها شکل می گیرد. در یکی از این خرده قصه ها در حین سفرها یکی از مهندسين بنیاد اتم متوجه کسر شدن مقدار جزیی از سوخت ماشین زمان می شود و پی گیری های لازم را انجام می دهد تا دلیل این مسئله را روشن کند.

داستان های سال ۱۵۰۰ در دوازده قسمتی که مربوط به سفر به سال ۱۴۰۰ و پیش از آن است، به صورت موازی روایت می شود و در قسمت پایانی (سیزدهم) جشن صدسالگی اتم برگزار می شود.

به عنوان نمونه طرح سه داستان برگرفته از زندگی اتم های ۱۴۰۰ در ادامه آمده است که شش قسمت ابتدایی سریال می باشد.

در سفر اول "ایاز" یک جوان اتمی که در زمینه ی پوشش گیاهی و بازسازی درختان و پوشش هایی که از دست رفته اند فعالیت می کند مامور می شود به زندگی "احمد کاظم لو" اتم هزار و چهارصدی سفر کند و و حین کسب اطلاعات مورد نیاز، روی پوشش گیاهی منطقه ی تالش/گیلان نیز پژوهش کند.

ایاز در یک عصر پاییزی خود را به عنوان دانشجوی مشتاق به احمد معرفی می کند و برای دیدن دفتر کار و هم چنین ایده های او با او همراه می شود.

احمد در تالش در یک محله ی نسبتا ضعیف از نظر مالی به دنیا آمده است. دوران کودکی اش با سختی های بسیاری برای مدرسه رفتن مواجه می شود. مسیرهای طولانی و گاه صعب العبور، زمستان های سرد و ... و نبودن دبیرستان در شهرشان. او برای ادامه ی تحصیل در دبیرستان مسیر طولانی تر و هزینه را متحمل می شود. بالاخره در کنکور قبول شده و وارد دانشگاه می شود و پس از فارغ التحصیلی به عنوان سرباز-معلم به خدمت گرفته می شود. او در یکی از مدارس روستایی و محروم پارس آباد از شهرستان های استان اردبیل مشغول به کار می شود اما پس از چندی متوجه محرومیت بالای کودکان در تهیه ی نوشت افزار می شود. او با کمک گرفتن از خیرین منطقه برای کودکان نوشت افزار و نیمکت تهیه می کند و حتا پس از آن اقدام به تاسیس یک کتابخانه ی محلی با کتاب هایی که اهالی اهدا می کنند، می کند.

پس از چند سال احمد به تالش/زادگاه خود بازمی‌گردد و به‌عنوان معلم ریاضی به فعالیت ادامه می‌دهد اما فکر و ذهن او هنوز با کودکان مناطق محروم است. او سعی می‌کند راهی برای درآمدزایی پیدا کند که از طریق آن درآمد اقدام به خرید تجهیزات کند. تصمیم می‌گیرد اطلاعیه‌ای برای جمع‌آوری کاغذهای باطله منتشر می‌کند و خیلی زود از طریق فروش کاغذهای بازیافتی مبلغی بیشتر از آنچه مدنظر داشت به دست می‌آورد. پس مبلغی معادل نصف ساخت یک مدرسه را به سازمان نوسازی مدارس می‌دهد و از این‌جا ساخت مدارس شروع می‌شود. او علاوه بر ساخت چهار مدرسه، اولین خانه‌ی ریاضیات استان گیلان را نیز احداث کرده‌است.

در سفر دوم "آفر" یک جوان اتمی که در زمینه‌ی املاح بیابانی پژوهش می‌کند به شهداد کرمان می‌رود تا از نزدیک به مشاهده‌ی زندگی "حجت‌الاسلام غلامرضا عارف" بپردازد.

غلامرضا در نزدیکی شهداد و در منطقه‌ای از نظر اقلیمی خشک به دنیا آمده‌است و با فرهنگ مدیریت آب آشنایی دارد. پس از تحصیل در حوزه‌ی علمیه و بازگشت به زادگاهش متوجه خشکی بیش از حد زمین، کاهش محصولات کشاورزی و همچنین بی‌کار شدن عده‌ی زیادی از جوانان و مهاجرتشان به کرمان می‌شود. او طرح احیای قنات‌های استان با بودجه‌ی کم را ارائه می‌دهد و برای آن تقدیر هم می‌شود ولی به دلیل مسائل مالی موفق به اجرای آن نمی‌شود. در این حین او با ساخت استخرهای ذخیره‌ی آب از هدررفت آب کشاورزی جلوگیری و به پرفشار شدن آن کمک می‌کند. پس از موفقیت طرح استخرها، مورد توجه قرار می‌گیرد و با یاری نیروهای سپاه و بسیج و جهادی و با بودجه‌ای کمتر از یک‌دهم مورد نیاز، احیای قنات‌ها را آغاز می‌کند.

در سفر سوم "هورداد" یک جوان اتمی که فرزند تکنولوژی‌ست و هیجانی برای عواطف و روابط انسانی ندارد، مامور می‌شود به بررسی زندگی یک جوان کم‌سن فوتبالیست به نام "محمد رضا بیانی" برود.

محمد رضا در صفاشهر استان فارس به دنیا آمده‌است و پدرش در جوانی بازیکن فوتبال بوده‌است اما با این وجود مخالف ورود محمد رضا به عرصه‌ی فوتبال است و اصرار دارد او درسش را بخواند. تا سال‌های سال و تا ۱۷ سالگی محمد رضا سه مقوله‌ی درس، فوتبال و کار را هم‌زمان پیش می‌برد. کیلومترها در سرما و گرما برای تمرین طی می‌کند و در برهه‌ای نیز به شیراز می‌رود اما در نهایت در سال کنکور درس را ترجیح داده و علی‌رغم پیشنهاد یک باشگاه معتبر، فوتبال را کنار می‌گذارد. اما وقتی به شهر خود بازمی‌گردد با کمک دوستانش یک باشگاه-مدرسه فوتبال راه‌اندازی کرده و هر روز فعالیتش گسترده‌تر می‌شود.

تو مگو همه به جنگند و صلح من چه آید؟

تو یکی نه ای، هزاری! تو چراغ خود برافروز!